

خوبتر زین نتوان گفت که سعدی گوید...

● کامیار عابدی - قزوین

● جستجویی در زندگی و شعر «مظهر خوبی»



عباس قلی خان مظهر، شاعری است از شهر خوی. ظاهراً پدرش که «زین العابدین چاپارچی باشی» نام داشت، از اهالی آن شهر بود. اما تحصیلات و زندگی خود او، بیشتر در تبریز بوده؛ در اواخر عمر به شهر تهران کوچ کرد و آن گونه که نوشته اند، در سی سالگی در همین شهر بدرود حیات گفت.

درباره سال ولادت و وفات او چیزی نمی دانیم. زیرا همه تذکرها در این باب سکوت کرده اند. همین اندازه می دانیم که در قرن سیزدهم، در زمان ولایت عهدی «ناصرالدین میرزا» در تبریز و در اوان سلطنت او، در تهران می زیسته و عمر کوتاهی داشته است.

استاد او در شعر و ادب شخصی بود به نام «محمدامین دلسوز» ملقب به «استاد» که از شاعران معروف ذواللسانین (فارسی - ترکی آذربایجانی) منطقه آذربایجان است؛ که شاگردانی مانند «میرزا سروش»^۱ و «مظهر» را پرورش داد.

در تذکرها و کتابهای تاریخی از سه نفر با نام واحد «عباس قلی خان» نام برده شده، که دو نفر متأخرتر نسبت به اولی، به فاصله یک قرن اختلاف زمانی می زیسته اند، و دو تن از آنان، در عین حال «مظهر» تخلص می کرده اند، که از سیر اتفاق، هردو نیز از اهالی تبریز و آذربایجان بوده اند. گمان دارم بهتر باشد که نخست، مختصراً درباره این هر سه تن توضیحاتی آورده شود.

۱- عباس قلی خان هروی (= عباس قلی خان شاملو)

ظاهراً معاصر شاه عباس صفوی بوده است. در «تذکره روز روشن» درباره او آورده شده که: «عباس قلی خان هروی خلف حسن خان شاملو بیگلربیگی

هرات است.

مژه ام طویی خوش برگ و بر طوفان است
خون چکان قطره اشکم ثمر طوفان است
خجل از بال فشان طائر چشم تر ماست
سر گرداب که در زیر سر طوفان است»^۲
هم چنین در «تذکره نصرآبایی» درباره او چنین آمده:

«عالی جاه، عباس قلی خان حاکم هرات به اسم شاه عباس

بس که می بالد به دور شاه دین بر خود زمان
سال می سازد زسلخ ماه امید جهان
طفل دریا گشته تا شاگرد جوش همش
ابرها اردیده دل در شش جهت گوهر فشان
رای ابرها دیده شده که عین است و قلب که شود
له عیا باشد و در لفظ شش که باشد و جهش که شین دوم
است گوهر فشان شده نقطه اش ساقط شده و مطلب
حاصل است»^(۱)

اما یک تذکره معاصر، اطلاعات و ابیات جالب تری از او به دست داده است:

«فرزند حسن خان شاملوست از فنون و فضائل حظی وافر داشت. پس از فوت والدش به حکم شاه صفی حاکم هرات و بیگلربیگی خراسان شد مجلسش پیوسته محفل اهل فضل بوده و فقرا و مساکین را رعایت می نموده و شعر نیکو می سروده و این چند شعر ازوست:

نی خود آرای ز دوست چون بهارم آرزوست
آب و رنگ ترک برگ روزگارم آرزوست
لاف از گریه توان زد که دلی نرم کند
سنگ را آب نمودن هنر طوفان است.

با هم مگوی خلق جهان متفق نیند
دارند اتفاق ولی در نفاق هم»^۳
۲- عباس قلی خان مظهر ایروانی (= عباس قلی خان پسیان)

در زمان محمدشاه قاجار می زیسته و از سرداران روزگار خود بوده، در جنگ هرات هم حضور داشته است. وی در سال ۱۲۷۱ ه.ق، در هنگام حکومت شاهرود و بسطام، در همان جا مقتول شده، که شرح آن در «ناسخ التواریخ» آمده است^۴

از عباس قلی خان مظهر ایروانی یا پسیان در تذکرها، شرح حال و نمونه اشعاری در دست نیست، اما قصایدی از او به صورت دست نویس در دست است^۵. لازم به توضیح است که این عباس قلی خان پسیان، جد اعلا پسیان ها، از جمله کنتل محمد تقی خان پسیان محسوب است.

۳- عباس قلی خان مظهر خویی (= عباس قلی خان مظهر تبریزی)

اما عباس قلی خان مظهر خویی (= تبریزی)، که این مقاله درباره او پرداخته شده، از شاعران دوره اول ناصری است. نگارنده ابتدا تصور می نمود که این شخص همان عباس قلی خان مظهر ایروانی (پسیان) است، اما بعداً با استقصا، جستجو و مطابقت زمانی دریافت که این تصور کاملاً نادرست است.

□□□

شعر مظهر خوبی

بیشترین شعرهای «مظهر» مشتمل است بر غزلیات، با مضامینی کاملاً عاشقانه و گاه عارفانه؛ در حال و هوای تصوف اسلامی؛ ظاهراً همان گونه که در کتاب «حدیقه الشعراء» ذکر شده، در چند سال آخر عمر کوتاهش «شوری به سرش افتاده لباس کسوت پوشیده سر به سیاحت گذاشت»^۶.

از قصاید او، چند تایی در مدح و منقبت حضرت پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) و عید مولود آن جناب است. هم چنین در مدح «السلطان ناصرالدین شاه قاجار»، شهزاده عبدالباقی، حشمت الدوله، امیرزاده والنازاد محمدباقر میرزا، شهزاده عمادالدوله.

دیگر اشعار دیوان او یکی مثنوی بلندی است در موضوعی عام، و مثنوی دیگری در مدح حضرت رسول (ص). از او قطعات و رباعیات چندی نیز در دیوانش مندرج است.

با معیارهایی بسیار دقیق، مظهر خوبی شاعری است دست سوم و حتی فروتر. اما او در پایان یک دوره شعر تاریخ ادب فارسی به نام «بازگشت» به سر می برده و شعرهای او می تواند از لحاظ تاریخ سبک شناسانه شعر فارسی قابل توجه باشد، خصوصاً این که بلافاصله پس از این دوره، ما با دوره مشروطه و سبک خاص و انقلاب ادبی مواجهیم که برای بسیاری از دوستداران ادب ممتاز و مهم است.

در غزل عموماً شیوه و سبک شعرگویی مظهر به یادآورنده شعر سعدی است؛ یعنی همان شیوه ای که با نام «سهل و ممتنع» معروف است. گرچه گاه حد سخن را به محدوده غزل سرای برجسته دیگر، حافظ می کشاند اما بیشتر این است که مظهر در شعرگویی، زبان شعر را با زبان تخاطب و سخن گویی نزدیک می کند.

بسیار مشهود است که اصولاً با همین شاعر شیرین

سخن، یعنی شیخ سعدی، که خداوندگار سخن پارسی در نظم و نثر است، به مقابله و معارضة برخاسته. از جمله در غزلی به مطلع:

زلف مشکین که دل ریش مرا مرهم ازوست
بازنه گرچه دل شیفتگان درهم ازوست

و مطلع:
باده پیش است دگر کم منه از جام‌مثنی
مظهر لطف زسانی است که بیش و کم ازوست،
به استقبال غزل معروف سعدی رفته، اما در بیت پنجم،
در مقام انکار و تعریض می‌گوید:

عین شرک است نه توحید که سعدی گوید
«به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست»
مظهر در غزلی دیگر، از همین شعر سعدی استقبال
کرده، اما در بیت پایانی چنین سروده که:

خوبتر زین توان گفت که سعدی گوید
«به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست» (۱)
و در جایی دیگر، در مقطع غزل آورده است که:
غزل سعدی شیراز بود سحر ولی
شعر مظهر دم عیسی است که جانی دارد. (۱)

در هر حال به همین سبب پیروی از استاد سخن،
سعدی است که از کلمات و واژگان درشتناک و دشوار و
نا به هنجار در شعر او خبری نیست و آن چه به چشم
می‌خورد، کلمات ساده‌ای است که به راحتی، توسط او
لباس شعر و نظم پوشیده، پس تعقید در شعر او چندان
نیست و اشعار مهم او، بیشتر از ذوق سرشار و فراوان
او حکایت دارد و این گاه ابیات و مضامین بسیار
لفظی را به وجود می‌آورد. اما این بدان معنا نیست که
همواره، در میدان فراخ شعر موفق و فیروز باشد. شعر
او، اگر بیشتر مواقع از شور و درد و ذوق نشانی قاطع
دارد، در مقابل از فضل و کمال و سواد بهره‌ای اندک‌تر
دارد: ظاهراً شاعر کمتر در بی‌تحصیلات کلاسیک
بوده و در سر درس و مدرسه با طالب علمان دیگر به
مباحثه در ادبیت و عربیت پرداخته است. تحصیلات
او، البته بیشتر منحصر بوده به همان آموزشهای
«محمد امین دلسوز»، که پیش‌تر از آن یاد شد. گذشته
از این، آن‌گونه که ذکر شده او عمر بسیار کوتاهی
داشته (سی سال) که مطمئناً مجال و فرصت مطالعه و
تتبع کافی در آثار پیشینیان را بدو ن داده است.

نسخه‌های دیوان مظهر

الف - خطی

آقای «احمد مزروی» در «فهرست نسخه‌های
خطی فارسی»، هشت نسخه خطی از دیوان مظهر
معرفی می‌کند، که چند تا از آنها، از جمله نسخ -
شخصیتی بوده که فعلاً نشانی از آنها در دست
نیست:

۱- نسخه مشهد، متعلق به «میرزا عبدالعلی
تهرانی» - نوشته «میرزا فرزند میرزا ابوالحسن ادیب
کاشانی»، تبریز، اول ذیحجه ۱۲۹۴، با ستایشی از
ناصرالدین امیرزا در روزگار ولی عهدی در تبریز
[الذریعه ۹: ۱۰۶۴].

۲- نسخه تبریز، ملی ۲۸۸۳: نوشته ۱۳۰۵
[نسخه‌ها ۴: ۲۹۹].

۳- نسخه تبریز، ملی ۲۶۶۹: نوشته ۱۳۱۹
[نسخه‌ها ۴: ۲۹۹].

۴- نسخه دانشگاه، ۴۰۷۰: شکسته نستعلیق یکی
از دوستان سراینده، ۱۴ ذیحجه ۱۳۰۵ در تبریز نزد

او، و در تهران ۱۳۳۱ آن را کامل و تصحیح کرده
است، ۵۰ گ ۱۳ س [ف. دانشگاه ۱۳: ۳۰۵۳].

۵- نسخه مجلس، ۹۳۰۷: فهرست نشده، نستعلیق
عیسی معین‌التجار کسایی (کسبایی؟) ۱۳۰۶، از
کتابهای دکتر مفتاح بوده. آغاز:

بنتی است داده به کف تیر چشم جادو را
به صید شیر برد با مداد آهو را
۶۷ ص ۱۴ س [رؤیت]

۶- نسخه تهران، ملی ۷۹۷/۱: شکسته
نستعلیق، با تاریخ ۱۳۰۶ در دفتر (ص ۱-۵۷-۸۰-
۸۵) چند غزل است [ف. ملی ۲: ۳۲۸].

۷- نسخه تهران، دکتر مفتاح: نستعلیق آقاسی
بخشایشی، شنبه ۲۳ ذیحجه ۱۳۱۲ دارای غزل،
قصیده، بهاریه، مثنوی، رباعی [رؤیت].

۸- نسخه تهران، فخرالدین نصیری: تاریخ یاد
نشده [الذریعه ۹: ۱۰۶۳].

ب - چاپی

دیوان مظهر تنها یک بار، در سال ۱۳۰۷، به خط
«عباس علی» نامی و «نا به فرمایش جناب مستطاب
العالم المدقق آقامیرزا محسن سلمه‌الله قلمی و در
کتابخانه خیرالحاج ملاعباس علی سلمه‌الله» چاپ
سنگی خورده است.^{۱۱} بخش اول این کتاب، دیوان
«مستطاب اکمل الشعرا میرزا خرم‌کردشتی نورالله
مرقده» (متوفی ۱۲۴۱ هـ.ق) می‌باشد.^{۱۲} این نسخه
دارای حدود هزار و ششصد بیت می‌باشد.

نوشته‌های تذکرها و تراجم احوال درباره مظهر
خوبی به ترتیب تاریخی

«اسمش عباس قلی خان از اعیان تبریز، پدرش
زین‌العابدین چاپارچی باشی است. خودش خیلی
ملاحت و صباحت منظر داشته. عاقبت شوری به
سرش افتاده لباس کسوت پوشیده سر به صباحت
گذاشت. در همان اوقات که جوان صبیحی بوده به
اقتضای صورت خود این تخلص را اختیار نموده سه
غزل اورا قلندر شاه^{۱۳} - که حالش در همین حرف میم
بیان شده - فرستاده و وعده کرده که باز بعضی از
اشعارش را بفرستد. تا سال هزار و دوست و شصت و
سه در حیات بوده».

حدیقه الشعراء^{۱۵}

میرزا عباس قلی خان مظهر خوبی - از فضلاء و
شعراي اواخر قرن سیزدهم هجری بوده و در اواخر آن
قرن به سی سال ترسیده در شهر طهران به رحمت
ایزدی پیوسته دیوانش با دیوان خرم سال ۱۳۰۷ در
تبریز به طبع رسیده و معروفست.

دانشمندان آذربایجان^{۱۶}

اسمه المیرزا عباس قلی خان زین‌العابدین
چاپارچی باشی من فضلاء الشعراء فی القرن الثالث
عشر و توفی بطهران. طبع دیوانه مع دیوان خرم فی
۱۳۰۷ فی تبریز. و قد ترجمه فی «دانشمندان
آذربایجان». رأیت نسخه منه بخط المیرزا محمد
بن المیرزا ابی‌الحسن‌الادیب الکاآشانی فی اول
ذی‌الحجه ۱۲۹۴ و فیه قصیده مدح ناصرالدین شاه
اول ولایة عهده فی تبریز، و مدح العارف‌الحاج
محمدابراهیم‌خان، و النسخه عند المیرزا
عبدالعلی الطهرانی نزل مشهد خراسان اخیراً و
اخری عند فخرالدین.

الذریعة الی تصانیف الشیعة^{۱۷}

از شاعران قرن سیزدهم هجری قمری است که در
جوانی روی در نقاب خاک کشید. دیوان مرحوم مظهر به
چاپ رسیده و اشعار لطیفی دارد.

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان^{۱۸}

میرزا عباس قلی خان متخلص به مظهر فرزند
زین‌العابدین چاپارچی باشی، از شاعران سده
سیزدهم هجری قمری است. ستایش‌هایی از
ناصرالدین شاه به روزگار ولیعهدی او کرده و در
جوانی در تهران به رحمت ایزدی پیوسته است.
دیوانش همراه دیوان خرم‌کردشتی به سال ۱۳۰۷ در
تبریز چاپ شده است. و نسخه‌های خطی آن در
کتابخانه ملی تبریز و تهران و کتابخانه مجلس و
دانشگاه و... هست. نسخه تبریز برامون ۱۶۰۰ بیت
غزل و قصیده و قطعه و رباعی و مثنوی است.

سخنوران آذربایجان^{۱۹}

عباس قلی خان تبریزی متخلص به مظهر فرزند
زین‌العابدین چاپارچی باشی از شاعران قرن سیزدهم
هجری است. وی پس از تحصیلات متداول زمان در
تبریز به سیاحت پرداخت. تا سال ۱۲۴۳ هجری زنده
بود و نزدیک به سی سالگی در تهران زندگی را بدرود
گفته است. دیوان اشعارش با دیوان خرم در سال
۱۳۰۷ هـ.ق در تبریز به چاپ رسیده است.

فرهنگ شاعران زبان پارسی^{۲۰}

نامش میرزا عباس قلی خان فرزند زین‌العابدین
چاپارچی باشی است و از شعرا و فضلاء قرن سیزدهم
هـ.ق بود. مظهر ستایش‌ها و مدح‌هایی در زمان
ولی‌عهدی ناصرالدین شاه به او گفته است. دیوانش
همراه دیوان خرم‌کردشتی به سال ۱۳۰۷ هـ.ق در تبریز
چاپ شده است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه
ملی تبریز و تهران کتابخانه مجلس اسلامی و دانشگاه
موجود است. او در شعر مظهر تخلص می‌کرد. نسخه
موجود در تبریز حاوی ۱۶۰۰ بیت غزل و قصیده و
رباعی و قطعه و مثنوی است.

تذکره شعراي آذربایجان^{۲۱}

نمونه‌هایی از اشعار مظهر خوبی

بنتی است داده به کف تیر چشم جادو را
به صید شیر برد با مداد آهو را
به گاه خنده سر زلف را به لب گیرد
نهفته خون کبوتر دهد پرستو را
تو ترک ساده ندانم هزار بابل سحر
چگونه تعبیه کردی دو چشم جادو را

منزل دوست مخوانید دل ویران را
نیست بر کلبه درویش گذر سلطان را
توان برد به کویش دل و دین و جان را
عیب باشد که کسی زیره برد کرمان را
گوشه آبروی خود را بنما بر زاهد
گو نگه دار اگر راست روی ایمان را

خدا را برد زاری‌های دل از من قرار امشب
به هیچ افسون نمی‌آرد به غیر از وصل یار امشب
مرا از پا درافکندی به حالم رحم کن آخر
به دست ناله کم بسپار عنان اختیار امشب
خران رفت و بهار آمد غمت را غم گسار آمد
در آ مظهر که یار آمد شدی خوش کامکار امشب

کفر زلف تو که بر اهل طریقت دین است
 زاهد کجرو اگر راست رود دین این است
 تندخویند پنهان خسرو خود را نازم
 که همه تلخی ما در بر او شیرین است
 تا ابد دست بر آن زلف سیاهش مرساد
 مظهر از معتقد زاهد کوتاه بین است

روز فصل گل ایام خزان این همه نیست
 می بخوری که جهان گذران این همه نیست
 با خرابات نشینان قلندر خوش باش
 رونق صومعه دیر مغان این همه نیست

ای گنج بیا در دل ویرانه نمان باش
 ای آینه دور از نظر بی بصران باش

ساز من تا به رخ نقاب افکند
 پرده بر روی آفتاب افکند
 چیس گیسو گشود لعبت چین
 دل خلقی به رنج و تاب افکند
 اشک چشم من است باران نیست
 این که از دیده سحاب افکند
 مظهرا این که بود از رخ دوست
 از پس پرده نقاب افکند

مگو که دوست جمال تو شد فراموشم
 که حسرت غم هجر تو کرد خاموشم
 به هر چه می نگرم روی نست در نظرم
 هر آنچه می شنوم ذکر توست در گوشم

دل مجموع داشتم چندی
 شد پریشان زلف دل بندی
 در پی عشق می روم عمری
 در ره عقل می شدم چندی
 تا کی ای آرزوی دل شدگان
 نالد از هجرت آرزومندی

پیوسته به یاد لب شیرین فرهاد
 می کرد به تلخکامی خود فریاد (گذا)
 جان داد و نیافت کام دل از شیرین
 شیرین می گفت جان شیرین می داد.

سلطان حسن طلعت خود را ظهور داد
 ذرات را به مهر رخ خویش نور داد
 بردست و چشم و خال و خط و زلف خویش
 شمشیر ناز و عشوه و کبر و غرور داد
 هر جا رسید عشق ز غیرت همی بسوخت
 خاکسترش به دست شمال و دبور داد

به هر محفل که از آشوب زلفت قصه سر کردم
 دل آن جمع را چون زلف تو آشفته کردم
 ز سخنی کلامش زینهار ای سست پیوندان
 که من با این همه بی باکی از تیرش حذر کردم

تا پی قتل من ابروی تو شمشیر کشید
 کار تغییر دگرباره به تقدیر کشید

دل دیوانه بسی ناله زد از دست غمت
 عاقبت زلف تو بگرفت و به زنجیر کشید
 در ازل بانی قدرت که به کف خامه گرفت
 چو جوانی ترا دیده مرا پیر کشید

تا چند در شکنجه هجران گذازیم
 ای آفت قرار بسین بی قراریم
 پامال باغبانم و سرکوب عندلیب
 آخر ترحمی بکن ای گل به خواریم
 اسبم رمید پیل اجل شاه معات شد
 بگریست صد پیاده به حال سواریم

چو بزم خویش خالی دید ز اغیار
 به خود هم شمع هم پروانه شد دل
 برای زاهدان و بهتر رندان
 گهی مسجد گهی میخانه شد دل
 به هر محفل حدیث اوست مظهر
 عجب اندر جهان افسانه شد دل

اگر دردم یکی بودی چه بودی
 و گر من اندکی بودی چه بودی
 به بالینم حبیبی یا طبیعی
 از این هر دو یکی بودی چه بودی

طومار ریا نوشته دارد مظهر
 سجاده فسق هشته دارد مظهر
 مخلوق خدا را چه ز خرد و چه بزرگ
 تسبیح آسا به رشته دارد مظهر

ای مرگ مرا زیار شرمنده مکن
 نویدم از آن نوگل فرخنده مکن
 یار آید و جان رود خدایا نفسی
 مهلت ده و در قیامت زنده مکن

عقل و هوش و مال و ننگ و نام را
 دادم از کف بر گرفتم جام را
 غلغل می ساقیا در بزم و عیش
 بشکند غوغای خاص و عام را
 جرعه ای زین باده آتش مزاج
 پخته سازد زاهدان خام را
 زلف بی آرام از آن شیدا بود
 کز دل دیوانه برد آرام را

با دل افتاده چندین درنیافت
 هیچکس صیاد مرغیان رام را
 شد دلم دیوانه ترسم عاقلان
 بگسلد این بار بندد دام را
 مظهر از جور فلک واپس فتاد
 پیش نه ای لطف جانان کام را

تو به قد سرو و به رخ ماه و به مویاسمنی
 نیست چون عارض زیبای گلی در چمنی
 نبود حور بدین خال و خط و عارض و مو
 که تواند بزند پیش رخت لاف منی
 از قیام تو قیامت شو هر سو پیدا
 وز نشست تو بهشتی بود هر انجمنی

گر در آیی به سخن هیچ نگویند سخن
 غیر توصیف دهان تو محبان سخنی

گر برانی نرود بر در دیگر مظهر
 دارد از زلف سیاه تو به گردن رستی

از خدا خواهم غم و رنج و بلا
 ای بلایش را تن و جانم فدا
 عشق او تا در دل دیوانه است
 آشنایانم همه بیگانه است
 عشق بر عالم فکنده غلغله
 عشق شیران را کشد به سلسله
 عشق مسجد می کند میخانه را
 عشق کعبه می کند بتخانه را

آن چه از اشعار و ابیات مظهر انتخاب شد از
 دیوان چاپ سنگی او (تبریز، ۱۳۰۷، بی صفحه شمار)
 نقل گردیده است.

یادداشتها:

- ۱- محمد امین دلسوز: ظاهراً از شعرای معروف عصر خود [قرن سیزدهم] بوده و دیوانش، که غالب اشعار آن از قبیل نوحه و یا مدیحه اهل بیت عصمت (ع) می باشد، در تبریز چاپ سنگی خورده است. متأسفانه دسترسی به این دیوان میسر نشد. اما در «ریحانة الادب» دو نمونه از اشعار ترکی آذربایجانی و فارسی وی آمده که در اینجا نقل می شود:
- ۱- توله بیر آل یته اول زلف مطرا الینه
 بلکه سر رشته دوشه عاشق رسوا الینه
- ۲- قیس تک کوه و بیابانده سرگردانم
 بوختی بیر مرد الیمی تاویره لیلی الینه
- ۳- چوخ سعادتدور عزیزان اولا بیر فصل بهار
 یتیشه دامن گل بلبل شیدا الینا
- ۴- بی شک و شبهه اولور هرایکی دنیاچه عزیز
 ویره گر یوسفی هر کیسه زلیخا الینه
- ۵- گنه یوزمین دل دیوانه زنجیر ویروب
 تاپشور ویردی اوکی زلف چلیپا الینه
 ترجمه پنج بیت اخیر به فارسی (از دوست فاضل آقای حسین مختاری):
- ۱- چه می شود اگر دست به آن زلف مطرا برسد،
 بلکه سر رشته به دست عاشق رسوا برسد. ۲- هم چون
 قیس در کوه و بیابان حیران و سرگردانند، مردی نیست
 که دستم را به دست لیلی بدهد. ۳- ای عزیزان، اگر
 فصل بهار شود، سعادت است [تا مگر] دامن گل به
 دست بلبل شیدا برسد. ۴- هر کسی که دست یوسف را
 به دست زلیخا، بدون شک و شبهه عزیز هر دو دنیا
 می گردد. ۵- باز دل صد هزار عاشق دیوانه را به زنجیر
 کرده است و به دست آن دو زلف چلیپایی داده است.
 «نیز از اشعار پارسی او مختصاتی است که در
 دیباچه دیوانش در هر یک از حروف بیست و هشت گانه
 زبان عربی مختصی گفته است»: [در حرف الف]
 از الف اول احد کاو را سزا باشد ثنا
 اعلم است واعظم است واکرم است او برملا
 آن که از صنعتش هدید آمد جمیع ماسوا
 از عدم آورده آب و آتش و خاک و هوا
 آدمی را داد یا آن ها چنین نشو و نما
 [در حرف ی]
- یاه یار باهق نور پاک حیدری
 یا باحمد بادشاه مستند پیغمبری
 یوسف آسا خواهم از چاه غم در آوری
 یوم حشر دادرس بر عرشه محشر بری
 یاور دلسوز شو بر حرمت آل عبا
 ریحانة الادب، محمد علی مدرس تبریزی، جلد دوم،
 ص ۲۲۶- ۲۲۷.
- هم چنین ن. ک:
 دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، ص ۱۵۱.

۲- دربارهٔ این «میرزا سروش» متأسفانه اطلاعاتی در تذکره‌ها و کتاب‌های تراجم احوال به دست نیامد.

۳- تذکره روز روشن، مولوی صبا، ص ۵۲۰-۵۲۱.

۴- تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص ۵۳۹.

۵- گلزار جاویدان، محمود هدایت، جلد دوم، ص ۸۸۷.

۶- نسخ التواریخ، میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، جزء دوم از سلاطین قاجاریه، ص ۲۶۸؛ جزء چهارم از سلاطین قاجاریه، ص ۱۱۲-۱۱۴.

۷- متعلق به دانشمند گرامی، آقای دکتر حسینیعلی سلطان زاده بسپان، استاد بازنشسته دانشگاه تهران، و ساکن تهران. بنا به نوشته «سخنوران آذربایجان» (تألیف آقای عزیز دولت آبادی، جلد اول، ص ۲۶۲) غزلیاتی از مظهر ابروانی در کتاب «قیام کلثم» (نوشته؟ چاپ؟) آمده است.

۸- حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، جلد سوم، ص ۱۶۸۴.

۹- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، جلد سوم، ص ۲۵۳۴.

۱۰- بر طبق نوشته آقای «میر ودود یونسی» (در «فهرست کتابخانه ملی تبریز» جلد دوم، ص ۶۶۵) ظاهراً در این نسخه «آخر بعضی رباعی‌ها و اشعار متفرقه خارج از متن دواوین رقم احمد دارد که گاهی با تاریخ ۱۳۱۱ هـ ق و گاهی با ۱۳۱۹ هـ ق مورخ و معلوم می‌شود. کاتب در ۱۳۱۱ هـ ق از تحریر دیوان فراغت یافته و بعد در تاریخ ۱۳۱۹ هـ ق نیز یادداشت‌هایی در حواشی مرقوم داشته است. به علاوه یادداشت یادگاری از سال مزبور تا سال ۱۳۱۹ هـ ق در حواشی و اوراق سفید دیده می‌شود.

۱۱- اگر مظهر حداقل تا ۱۳۰۵ هـ ق زنده بوده که به دوستانش در کتابت و تصحیح دیوانش کمک کرده باشد، آیاتمنطقی است که تنها سی سال عمر کرده باشد، در حالی که بنا به اظهار صریح:

حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، جلد سوم، ص ۱۶۸۴.

فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ص ۵۲۶-۵۲۷، تا سال ۱۲۶۳ زنده بوده است!

۱۲- علاوه بر تذکره‌های معاصر، که از این دیوان چاپ سنگی خبر داده‌اند، در فهرست زیر نیز به این چاپ اشاره شده است:

- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقابزرگ الطهرانی، القسم الثالث من الجزء التاسع، ص ۱۰۶۳-۱۰۶۴.

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، جلد سوم، ص ۲۵۳۴.

- فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خان‌بابا مشار، جلد دوم، ص ۲۲۹۸ و ۲۳۷۲-۲۳۷۳ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان‌بابا مشار، ج ۳، ص ۶۹۹.

در صفحه ۲۳۷۲ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، مشار از یک دیوان شخصی به نام مظهر - بی‌هیچ اشارتی دیگر نام برده شده - که در کلکته، ۱۲۶۷ هـ ق و لاهور، ۱۹۲۲ م. چاپ شده است.

۱۳- «کردشت قریه‌ای است از بلوک دزمار قراجه داغ که در کنار رودخانه ارس واقع شده است. میرزا خرم کردشتی متولد ۱۱۶۶ هـ ق می‌باشد. او از شعرای معروف قراجه‌داغ و از ارادت‌مندان کمر بسته کاظم‌خان قراجه‌داغی بود. او در طبابت استادی و مهارت تمام داشته و اشعار خوب هم می‌گفته. روزی یکی از دشمنان کاظم‌خان مریض می‌شود و خرم را برای طبابت به خانه‌اش دعوت می‌کند. کاظم‌خان دستور می‌دهد به جای معالجه او را بکشند. خرم به مقتضای اصول مقدس

طبابت و انسانیت آن مریض را معالجه می‌کند و مورد عتاب و غضب کاظم‌خان قرار می‌گیرد و این بیت را فی‌البدیهه می‌گوید:

گویی که فدح بر کن و کجدار و مریز فرمان برم و چون کنم و چاره ندارم روی این اصل کاظم‌خان خرم را به اهر تبعید کرد و در آنجا ماند و مشغول کار شد و در سال ۱۲۴۱ هـ ق فوت کرد. خرم در هفتاد سالگی دیوان خود را جمع‌آوری کرد و در سال ۱۳۰۷ هـ ق با دیوان مظهر خوبی در یک جلد چاپ شده است. دیوان او حاوی یک‌هزار و ششصد بیت می‌باشد.»

تذکره شعرای آذربایجان (تاریخ زندگی و آثار)، محمد دهبیم، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰. هم چنین «نسخه‌ی خطی دیوان او در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۶۱۶ به خط نسخ خود خرم مورخ ۱۲۳۶ هـ ق موجود است. [می‌توان نگاه کرد به:] فهرست کتابخانه ملی تبریز، جلد دوم، ص ۵۶۰.

دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴.

نگارستان دارا، ص ۱۸۹.

ریاض الجنه روضه ۵ قسم ۲ ص ۸۲۵.

سخنوران آذربایجان، ص ۱۱۱.

به نقل از: تذکره شعرای آذربایجان (تاریخ زندگی و آثار)، محمد دهبیم، ج ۱، ص ۲۳۳.

۱۴- «میرزا محمود خوبی معروف به قلندر شاه - صاحب خط و ریبط و کلمات و دانش. قلندر شاه مدتی که مشهد مقدس را مرحوم نایب‌السلطنه عباس میرزا حکومت داشت و بیشتر یکی از فرزندان را به نیابت حکومت می‌گذاشت کار پیشکاری می‌کرد. مدتی هم در کرمانشاهان به وزارت محب علی‌خان ماکویی اشتغال داشت. اما در تمام عمر طالب صحبت فقرا و عرفا (بود) و خدمت بسیاری از ایشان رسیده و فیوضات دیده به واسطه وسعت مشرب سابقه دائم‌الذکر والفکر و مراتب او را دو اذکار [بوده] و غالباً شبها را بیدار است. اما شراوقات دائمی صرف آن کار نداشته که تخلص و دیوانی داشته باشد. گاهی به آزمایش طبع چیزی می‌گفته اما خوب می‌گفته. حالا که تارک است. این اشعار را خودشان به خاطر و مسوده داشتند، دادند و فرمودند و نوشتم. فقیر در کرمانشاهان، در وقتی که هفتاد سال از عمرشان گذشته بود ملاقاتشان می‌کردم. بسیار با ذوق و خوش و الیف و خلیق و شفیق و با همان وسعت مشرب... و اما میرزا محمود قلندر شاه علیه رحمة الله و الرضوان در کرمانشاهان در روز یکشنبه دهم شهر صفر سنه هزار و دویست و نود و شش هجری بدرود جهان نمود و از محنت جهان برآسود و احباً را به فرقت خود قرین هزار گونه الم فرمود. رُحِمه الله.»

حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، جلد ۳، ص ۱۵۸۸ و ۱۵۹۱. نمونه اشعارش هم در صص ۱۵۸۸-۱۵۹۱.

۱۵- حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، جلد ۳، ص ۱۶۸۴.

۱۶- دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، ص ۳۴۹.

۱۷- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، جلد ۹، بخش ۳، صص ۱۰۶۳-۱۰۶۴.

۱۸- بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، محمود رامیان (و دیگران)، ص ۱۸۹.

۱۹- سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی ج ۲، صص ۸۸۴-۸۸۶.

۲۰- فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، صص ۵۲۶-۵۲۷.

۲۱- تذکره شعرای آذربایجان (تاریخ زندگی و آثار)، محمد دهبیم، جلد ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳.

کتاب شناسی منابع و مأخذ:

- ۱- تربیت، محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، ج ۲، کتابخانه فردوسی، تبریز، بی‌تا.
 - ۲- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع: فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸.
 - ۳- خرم کردشتی (و) مظهر خوبی: دودیان دریک مجلد، ۱۳۰۷ هـ ق، تبریز، چاپ سنگی.
 - ۴- دولت آبادی، عزیز: سخنوران آذربایجان، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران (دانشگاه تبریز) ج ۲، تبریز، ۱۳۵۷.
 - ۵- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد: حدیقه الشعراء (در شرح حال و آثار شاعران و عارفان و صوفیان و هنرمندان و دانشمندان دوره قاجاریه از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ هـ ق)، جلد سوم (م-ی)، با تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، زرن، ۱۳۶۶.
 - ۶- دهبیم، محمد: تذکره شعرای آذربایجان (تاریخ زندگی و آثار)، چاپ آذرآبادگان، تبریز، جلد اول، ۱۳۶۷؛ جلد دوم، ۱۳۶۹.
 - ۷- رامیان، محمود (و تمدن، محمد + نکش، علاءالدین): بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، بی‌تا، بی‌نا، بی‌تا.
 - ۸- سپهر، محمد تقی‌خان لسان‌الملک: ناسخ التواریخ، جزء دوم (و) چهارم از سلاطین قاجاریه، تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی، اسلامیه، ۱۳۵۳.
 - ۹- سید یونسی، میرودود: فهرست کتابخانه ملی تبریز، جلد دوم (کتب خطی، اهدایی مرحوم حاج محمد نخجوانی)، کتابخانه ملی تبریز، تبریز، ۱۳۵۰.
 - ۱۰- طهرانی، الشیخ آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، القسم الثالث من الجزء التاسع، دارالاحیاء، بیروت، الطبعة الثالثة، بی‌تا.
 - ۱۱- مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی: ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب یاکنی والقب، جلد پنجم (و) دوم، کتابفروشی خیام، بی‌تا.
 - ۱۲- مشار، خان‌بابا: فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، جلد دوم، بی‌تا، تهران، ۱۳۵۱.
 - ۱۳- مشار، خان‌بابا: مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، جلد سوم، بی‌تا، ۱۳۴۱.
 - ۱۴- منزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم، نشریه شماره ۳۳ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۰.
 - ۱۵- مولوی صبا: تذکره روز روشن، تصحیح رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۲.
 - ۱۶- نصرآبادی، میرزا محمدطاهر: تذکره نصرآبادی، به تصحیح و مقابله وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، ج ۳، ۱۳۶۱.
 - ۱۷- هدایت، محمود: گلزار جاویدان، مجلد دوم، بی‌تا، تاریخ مقدمه ۱۳۵۴.
- توضیح ادبستان: به اطلاع خوانندگان علاقمند می‌رسانیم که از آقای کامیار عابدی، نویسنده مقاله بالا قبلاً با نام «ک. مانی. رشت» مقالات با ارزش دیگری در ادبستان به چاپ رسیده است.